

داستان رمزآلود خلقت

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ (ص: ۷۱)

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص: ۷۲)

قصه‌ی خلقتِ آدم از قصه‌های اسرارآمیزی است که بسیاری از ابعاد آن برای ما مبهم و فراتر از درک ماست؛ قصه‌ای که اولیای الهی عمق و کُنه آن را می‌فهمند، اما برای ما به آسانی قابل فهم نیست. آنچه قرآن در آیات گوناگون درباره آن بیان می‌کند، شاید عمق حقیقی‌اش تنها برای همان صاحبان معرفت قابل درک باشد.

انسان هرچه بیشتر در این مسئله تأمل می‌کند، با اسرار، پرسش‌ها و ابهاماتی روبه‌رو می‌شود که فراتر از درک اوست. خداوند نیز این حقیقت را در مواضع مختلف قرآن، به شیوه‌های گوناگون عرضه می‌کند.

وقتی انسان به سخنان برخی از بزرگان و مفسران نگاه می‌کند، گویی این ابهام نه تنها کمتر نمی‌شود، بلکه شدیدتر و عظیم‌تر می‌گردد؛ به جای آنکه پرسش‌هایش پاسخ داده شود، پرسش‌های تازه‌تر و عمیق‌تری برایش پدید می‌آید.

در همین آغاز، خداوند می‌فرماید:

مَا كَانَ لِيَ مِن عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (ص: ۶۹)

پیش از آنکه وارد داستان خلقت آدم شود، از زبان پیامبر(ص) می‌فرماید: من نسبت به آنچه در «ملأ اعلی» است [که لابد مربوط به مسئله‌ی آفرینش است]، علمی ندارم؛ اگرچه این علم برای پیامبر(ص) حاصل می‌شود، اما از سنخ علوم است که تنها از ناحیه‌ی خداوند نازل می‌شود و بدون وحی، امکان درک آن وجود ندارد.

«إِذْ يَخْتَصِمُونَ»؛ یعنی آن حقیقتی که درباره آن گفت‌وگو و اختلاف است، حتی برای پیامبر(ص) نیز بدون اتصال به خداوند قابل فهم نیست. سپس می‌فرماید:

إِن يُّوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (ص: ۷۰)

یعنی آنچه برای من اهمیت دارد و مأمور بیان آن هستم، همان بخشی است که به وسیله‌ی وحی نازل می‌شود و مربوط به مسیر و هدایت انسان است.

پس از این، داستان خلقت آدم آغاز می‌شود:

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ (ص: ۷۱)

اصلِ اعلامِ خداوند به ملائکه، اینکه می‌خواهد بشری بیافریند - و در آیات دیگر از او به عنوان «خلیفه» یاد می‌کند - گویی هدف و مقصود ویژه‌ای را دنبال می‌کند. مسئله فقط اصل خلقت نیست، بلکه حقیقتی فراتر از آن در میان است. در آیات دیگر، ملائکه عرض می‌کنند:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۚ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره: ۳۰)

این کسی که تو خلق می‌کنی در زمین فساد می‌کند و زمین را تباه می‌کند. در صورتیکه ما تو را تقدیس و عبادت می‌کنیم. از همان آغاز، روشن می‌شود که ملائکه نیز همه حقیقت را درک نمی‌کنند. خداوند در پاسخ می‌فرماید:

...إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره: ۳۰)

اسراری وجود دارد که حتی ملائکه نیز درک نمی‌کنند.

در اینجا نیز خداوند تأکید می‌کند:

«خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ»

من از گل، از خاک از پایین‌ترین مرتبه‌ی عالم، آغاز می‌کنم. گویی بناست میان پایین‌ترین مرتبه‌ی خلقت و بالاترین مرتبه‌ی وجود، پیوندی برقرار شود.

و در ادامه نیز قرآن بر این حقیقت تأکید می‌کند که آغاز آفرینش انسان از **طین**، یعنی گل، است؛ اما پس از آن، مسیر خلقت او به مرتبه‌ای کاملاً متفاوت می‌رسد: سپس می‌فرماید:

فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي ...

در اینجا دو ویژگی بیان می‌شود. نخست اینکه انسان را «سَوَّيْتَهُ» می‌کند؛ یعنی او را به اعتدال و توازن می‌رساند. این اعتدال، معنایی ویژه دارد؛ گویی همه ابعاد زمینی و آسمانی انسان به قرینه‌ی هم در جای خود قرار می‌گیرند و موجودی پدید می‌آید که تعادلش مختص خود اوست.

اما صرفاً این نیست. پس از آنکه این اجزا و ابعاد در جای خود قرار گرفتند و منظم و مرتب شدند تازه از بالاترین مرتبه‌ی خلقت، «روح» در او دمیده می‌شود؛ روحی که نه به واسطه‌ی ملائکه و نه به واسطه‌ی موجود دیگری، بلکه مستقیماً از ناحیه‌ی خداوند است.

پس از آن فرمان می‌رسد: «فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»

آغاز حیات این موجود، با سلسله‌ای از حوادث عظیم در عالم همراه می‌شود که نخستین آن، فرمان سجده ملائکه است.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (ص:۷۳)

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (ص:۷۴)

ملائکه، هر چند حقیقت ماجرا را به‌طور کامل درک نمی‌کردند، فرمان الهی را اطاعت کردند؛ اما ابلیس سر باز زد.

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (ص:۷۴)

قرآن دو ویژگی را درباره او بیان می‌کند؛ استکبار و تکبر.

این استکبار، یعنی خودبزرگ‌بینی، گناهی کوچک و قابل گذشت نیست؛ بلکه همان چیزی است که موجب می‌شود ابلیس، با آن همه عبادت، در شمار کافران قرار گیرد. اصل گناه ابلیس نیز خود از اسرار این داستان است؛ اینکه چگونه موجودی با آن مرتبه، ناگهان چنین سقوطی می‌کند و به این درجه از انحطاط می‌رسد.

آنگاه خداوند خطاب می‌کند:

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي ... (ص:۷۵)

در این خطاب نیز تأکید ویژه‌ای وجود دارد؛ اینکه این خلقت، مانند سایر مخلوقات نیست. این موجود، حقیقتی ممتاز دارد. تعبیر «لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي» تصریح می‌کند که این آفرینش، شأن و جایگاهی متفاوت با دیگر موجودات و دیگر حوادث عالم دارد؛ گویی قرآن می‌خواهد از همان آغاز، بر ویژگی استثنایی انسان تأکید کند.

و همین سجده نکردن در برابر آدم، همان خطایی است که ابلیس را برای همیشه از جایگاه خود خارج می‌کند؛ از جمع ملائکه و از زمره موجودات مؤمن و از مقامی که پیش از آن داشت.

...اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (ص: ۷۵)

آیا سجده نکردنت از روی تکبر بود، یا آنکه خود را در مرتبه‌ای می‌دیدی که گمان می‌کردی سجده بر تو روا نیست؟ این پرسش، خود از شگفت‌ترین پرسش‌های قرآن است. گویی دو راه در برابر ابلیس قرار داده می‌شود: یک راه، استکبار و خودبزرگ‌بینی که آشکارا امری ناپسند است؛ و راه دیگر، ادعای جایگاهی که گویا او خود را از آن می‌پنداشته است.

قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (ص: ۷۶)

اینجا شیطان به حقیقتی اشاره می‌کند که واقعاً وجود دارد؛ حقیقت خلقت او از آتش و خلقت آدم از گل. اما همین سخن کافی است تا بلافاصله خداوند در ادامه بفرماید:

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاتَّكَ رَجِيمٌ (ص: ۷۷)

تنها همین موضع، سبب می‌شود که او به‌طور کامل از آن جایگاه رانده شود. سپس می‌فرماید:

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (ص: ۷۸)

و بدین گونه، لعنتی دائمی بر او قرار می‌گیرد.

در اینجا نیز باید رموز و اسراری نهفته باشد. چگونه است که خداوندی که رحمان و رحیم است و رحمت و مهربانی‌اش بر غضبش پیشی گرفته، در برابر شیطان چنین موضعی می‌گیرد؛ به گونه‌ای که او را بی‌درنگ از آن جایگاه بیرون می‌راند و لعنتی ابدی بر او مقرر می‌کند...

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (ص: ۷۹)

و باز هم ماجرا و رموز آن به پایان نمی‌رسد؛ شیطان درخواستی می‌کند و خداوند بلافاصله درخواست او را می‌پذیرد و می‌فرماید:

قَالَ فَاتَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (ص: ۸۰)

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (ص: ۸۱)

سپس در ادامه گفت‌وگوی میان خداوند و شیطان، او می‌گوید:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (ص: ۸۲)

إِنَّا عِبَادُكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ (ص: ۸۳)

این‌ها مجموعه رخدادهایی است که در این ماجرا اتفاق می‌افتد و بسیاری از آن‌ها پرسش‌برانگیز است. هرچه انسان در این داستان بیشتر تأمل و کاوش کند، با پرسش‌های عمیق‌تری روبه‌رو می‌شود و امور مشخصی مورد سوال قرار می‌گیرد.

آنچه در نهایت درمی‌یابیم، این است که در این حادثه اسراری نهفته است؛ اسراری که با کلیت نظام خلقت پیوند خورده‌اند. گویی تمام این آفرینش برای حقیقتی ویژه سامان یافته است؛ حقیقتی که خداوند از همان آغاز در این داستان به آن اشاره می‌کند. از ابتدا نیز روشن است که این ماجرا سرشار از رمز و راز است: فرشتگانی که سجده می‌کنند، حقیقت کامل آن را در نمی‌یابند؛ شیطانی که سر باز می‌زند، برای خود توجیهاتی می‌آورد؛ و با این حال، کار او نیز همان‌جا پایان نمی‌یابد، بلکه تا روز موعود به او مهلت داده می‌شود.

در ادامه نیز خداوند می‌فرماید:

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ (ص: ۸۴)

أَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (ص: ۸۵)

همه‌ی این آیات، تأکیدی بر همان رموز و اسراری است که بسیاری از آن‌ها به‌آسانی برای ما آشکار نیست؛ هرچند اولیای الهی بر این حقایق اشراف داشتند و درک کامل‌تر و عمیق‌تری از آن‌ها یافته بودند.